

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه بنا نبود ما تعلیقاتی بر کلام ایشان بنزیم حالا دیگر پیش آمد برویم کم کم جلو مطلبی که دیروز فرمودند هذا إذا لم نقل بجعل السببية. واما إذا قلنا محالا بجعل السببية یعنی جعل سببیت محال است حالا بنا بر اینکه قائل به این محال شدیم، البته خوب معروف این است که اشکال می کنند که در امور اعتباری محال معنا ندارد این محالی که ایشان فرمودند محالا یعنی چه؟

عرض کنم که آن محالی که اصطلاحاً در امور اعتباری آن که یلزم منها اجتماع نقیضین و اجتماع ضدین مراد این است اینجا این مطلب نیست یعنی اینجا وقتی می گوید ایشان محال است مراد این است که چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند مراد ایشان این است. یعنی مراد ایشان این است که جعل سببیت چون امر اعتباری است اصلاً سببیت یک چیزی است که جعل به آن تعلق پیدا نمی کند، حتی اگر تعبیر کرد یا جزئیت یک چیزی است که جعل به او تعلق پیدا نمی کند، مثلاً گفت جعلت الركوع جزءاً من الصلاة مثلاً تصریح کرد این طبیعت جزئیت یک جوری است که جعل به خود جزئیت تعلق پیدا نمی کند، تعلق پیدا می کند به کل به مرکب به مرکبی که ۹ جزء دارد یکی اش هم رکوع است. یعنی ولو تعبیر می کند به جعلته جزءاً لکن مراد جدی آن چیز است.

آن وقت این تعبیر حالا مرحوم نائینی، معلوم شد مراد ایشان محالی که حالا مثلاً بیایم بگویم آقا یلزم منه اجتماع النقیضین نه اصلاً نیست چنین چیزی تعلق پیدا نمی کند این مثل اینکه فرض کنید به دیوار می گوییم اما در نسب دیوار تحقق پیدا نمی کند این محالا یعنی نیست چنین چیزی وجود ندارد امکان ندارد این البته در امور تکوینی بود این هم در امور اعتباری.

آن وقت اینجا را ایشان تعبیر کردند به محالا حالا ما خود ما تعبیر می کنیم به اینکه اعتباراً و انتزاعاً اشکال ندارد یعنی جعل را سبب می کند مثلاً آن را جزء قرار می دهد به این معنا که ضمن کل، ضمن امر به کل به آن هم تعلق گرفته تشکیل دهنده کل است لکن می شود بگویم جزئیت هم مجازاً و اعتباراً و انتزاعاً جعل شده نه اینکه حقیقتاً، حقیقتاً خود جزئیت قابل جعل نیست منشاء انتزاع می خواهد، انتزاعی چرا مثلاً بگویم اعتباراً جعل جزئیت کرد این را می شود گفت اعتباراً

یکی از حضار: جهات اعتباری چرا جزئیت فرض نشود اعتبارش چون ما در تکوین به جزئیت و سلبیت

آیت الله مددی: آنجا هم باید امر به کل تعلق بگیرد.

یکی از حضار: چرا؟

آیت الله مددی: چون معنا ندارد به جزئیت، خود جزئیت چیزی نیست که به آن امر تعلق بگیرد.

یکی از حضار: چرا نیست؟

آیت الله مددی: نیست خوب جزو آثار جعلی نیست

یکی از حضار: آخر کل از جزء ساخته شده

آیت الله مددی: می دانم، این یعنی وقتی می گوید این را جزء قرار بدهم یعنی امری را به کل کردیم ده جزء است یکی اش هم رکوع است

این مرادش این است مراد واقعی در مقام جعل این است.

اینکه ایشان تعبیر کرده به محالا تعبیر ما به انتزاعی است اعتباری است تعبیر ایشان به محالا جعل محال خوب طبعاً اگر محال باشد

حدیث رفع به تعبیر ایشان شاملش نمی شود اگر شک در جزئیت کرد. بلکه یک مطلب دیگری هست که عرض کردیم در بعضی از کتب اهل

سنت دیدم حالا نمی توانم نسبت بدهم به همه شان یا اینها قائل، آنها احکام وضعی را اصلاً از مقوله ی جعل نمی دانند احکام وضعی را از

مقوله ی اخبار می دانند خبر می دهد، دقت می کنید؟

اصلاً حکم وضعی را از مقوله ی خبر می دانند لذا عرض کردیم مثل اقم الصلاة لدلوك الشمس، اقم الصلاة را جعل می دانند یعنی شارع

وجوب را قرار داده برای اقامه ی نماز اما دلوك شمس را خبر می دهد، خبر می دهد که نماز باید در وقت دلوك شمس باشد این مثل همین

محالا ایشان فقط همین محالا اما آنها هم تعبیرش این است که، یعنی فرقی این است که آنها می خواهند بگویند جزئیت، البته جزئیت

ندارند شرطیت و سببیت.

عرض کردم آن که در کتب آنها آمده دو تا بیشتر نیست آیا از باب مثال است یا حقیقتاً احکام وضعی را در این دو تا می بینند جزئیت و

مانعیت و قاطعیت و اینها را ندارند. علی ای حال در احکام وضعی قائلند به اخبار اگر گفت جلعت الركوع جزء این جعل نیست خبر دارد

می دهد، خبر دارد می دهد که رکوع جزئی از این کل است جزئی از این عمل است خوب این هم یک تعبیر، آن وقت یعنی اینکه ایشان

می گوید جزئیت محال است جعل جزئیت محالاً بجعل السببية، محالیتش نه به سبب، اصلاً به سبب اینکه خبر است اصلاً انشاء نیست

از انشاء خارج است.

بینید سه تا تعبیر الان برای شما عرض کردیم یکی تعبیر مرحوم نائینی که جعل سببیت محال است یکی تعبیر بنده که جعل سببیت انتزاعی اشکال ندارد اعتباری اشکال ندارد ، یکی هم تعبیر بعضی از علمای اهل سنت یا همه شان که احکام وضعی اصولا اینها به اصطلاح احکام وضعیه اخبارند اصلا درش جعل ندارد همین جعلی که ایشان گفت محال است آنجا اصلا می گوید جعل ندارد .

پس بنابراین روی مبنای ایشان واضح است که حدیث رفع نمی گیرد البته اگر حدیث رفع را قائل باشیم ، روی مبنای اهل سنت هم ، چون حدیث رفع بر فرض هم قبولش بکنیم در انشائیات و احکام است اخبار که اصلا جای حدیث رفع نیست رفع عن امتی ما لا يعلمون جایی که به شما خبر بخواهند بدهند معنا ندارد که رفع عن امتی ، مثلا به شما خبر بدهند زید بچه دار شد و شما نمی دانید پس بگوییم این بچه ندارد رفع عن امتی ما لا يعلمون ، در اخبار که حدیث رفع که در اخباریات جاری نمی شود در مسائل اطلاع رسانی جای حدیث رفع نیست ، انما الکلام در یک نکته بنا بر مثل مبنای ما که گفتیم انتزاعی است آیا در آن جاهایی که جعل انتزاعی است حدیث رفع معنا دارد یا نه

یکی از حضار : برای صدق عنوان موضوع که دیگر مثلا صلاة را ما نمی دانیم چند جزء است بعد شک می کنیم در جزئیت یک جزئی حالا امر نه برای تعریف صلاة می توانیم براثت جاری کنیم یا حدیث رفع بگوییم هست دیگر ، شک در جلسه می کنیم جلسه ی استراحت ، اصلا خود عنوان صلاة را نمی دانیم تحقق پیدا کرده یا همان بحث اخبار چرا نشود حدیث رفع را جاری کرد جایش همان جاست .

آیت الله مددی : نه خیر ، در خبر که نمی شود

یکی از حضار : خود معنای سبب را شک داریم پیغمبر ۸ جزء گفته یا ۹ جزء یک روایت ضعیفی است

آیت الله مددی : خوب گفته یعنی جعل کرده است این می گوید اصلا جعل نیست در اجزاء و اسباب جعل نیست اصلا سببیت جعل ندارد ، دقت کردید ؟

ما هم که حدیث رفع را منکر شدیم گفتیم حدیث رفع ثابت نیست عرض کردیم آقایان اخیرا اینهایی که بحث براثت را مطرح کردند خوب این قبلش هم مطرح بوده عرض کردیم براثتی که در عبارت قبلی ها هست و عبارات اهل سنت به معنای واقعا حکم نیست ، یعنی یا اباحه ی واقعی است یا اباحه ی ظاهری است حالا روی مبانی مختلفی که هست چیزی نیست واقعا وقتی علم نداریم شما چیزی نیست این ، عرض کردیم این معنا را اخباری ها اشکال کردند که شما ممکن است علم ندارید اما باشد با مبانی تشیع این می سازد چون ممکن است اینها در آن کتاب در خدمت بقیه الله باشد اما ما علم نداریم لذا اینها اشکال کردند که براثت به این معنا .

بعد از اخباری ها مرحوم وحید رحمه الله برائت را اثبات کرد به دو راه یکی قبح عقاب بلا بیان یکی هم حدیث رفع و حجب و اینها این خلاصه‌ی سیر تاریخی قصه را من عرض کردم . بعدها دیگر این دو تا مورد ، مورد قبول شد فقط یکی اسمش شد برائت عقلی قبح عقاب بلا بیان یکی شد برائت شرعی که حدیث رفع باشد حالا ملتزم شدند عده‌ای که بعدها آمدند مثلاً این دو تا با هم فرق می‌کنند در بعضی جاها برائت عقلی ممکن است جاری نشود اما برائت شرعی جاری می‌شود مثل اقل و اکثر در بعضی از اقوال نمی‌خواهم وارد بحث بشوم ، بعدها باز دو مرتبه آمدند اشکال کردند که قبح عقاب بلا بیان جاری نمی‌شود یک چیزی به نام حق الطاعة به جای او قرار دادند نقل شده این مطلب را هم مرحوم آقای محقق داماد قدس الله نفسه اول گفت بعد هم بعضی آقایان در نجف رسید و پخش کردند به عنوان حق الطاعة و لذا گفتند برائت است یعنی قبح عقاب بلا بیان این در حقیقت از زمان مثل وحید تقریباً در کتب ، این ۳۰۰ سال اخیر در کتب اصولی ما دیگر این دعوا شد بین آقایان به اینکه قبح عقاب بلا بیان یا حق الطاعة طبق قبح عقاب بلا بیان می‌شد برائت طبق حق الطاعة می‌شد اشتغال ، احتیاط ، حق الطاعة اختصاص به احتیاط دارد .

بعد هم بحثی که شد باز در سر حدیث رفع به لحاظ سند که یک مقدارش را گفتیم بقیه‌ی تفصیلش را نگفتیم همان مقدارش را هم که گفتیم طول کشید این صحبت‌ها شد لذا در میان باز این متاخر متاخرین گفت ممن قال بعصرنا باز نزاع دیگری شروع شد هم در برائت عقلی هم در برائت شرعی ، برائت عقلی را به خاطر حق الطاعة زیر سوال بردند قبح عقاب بلا بیان ، برائت شرعی را هم قبول کردند لکن بعضی‌ها به حدیث رفع حالا به همان تقریب‌هایی که اشاره کردیم .

چون حدیث رفع در سند خصال دو تا اشکال دارد یکی وجود احمد بن محمد بن یحیی که اینها گفتند مشایخ اجازه هستند و احتیاج به توثیق ندارند ، یکی هم حریر عن ابی عبدالله آن هم گفتند چون روایت زیادی داریم حریر عن ابی عبدالله این هم مشکلی ندارد . عرض کردیم مشکل آن روایت در سند خصال و توحید این دو نکته است که آقایان جواب دادند ، خوب یک عده‌ای گفتند این حدیث صحیح است حدیث رفع صحیح است ، عده‌ای هم خوب اشکال کردند همان‌هایی که اشکالاتشان را عرض کردیم و توضیحات را ما عرض کردیم هم روی مبانی فهرستی هم روی مبانی رجالی توضیحات نه یعنی اجمالاً عرض کردیم تفسیرش جای دیگر ، لذا بعضی‌ها آمدند گفتند خیلی خوب حالا حدیث رفع هم ثابت نشود به حدیث حجب تمسک کردند ، برائت شرعی را ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم ، مرفوع عنهم ، به حدیث حجب ، گفتند حدیث رفع مشکلات سندی دارد اما حدیث حجب معتبر است . عرض کردیم حدیث حجب هم در کافی آمده و هم در کتاب توحید مرحوم شیخ صدوق آمده است .

آن وقت در حدیث حجب باز به مشکل دیگری برخوردند همان طور که در جامع الاحادیث آمده در یک نسخه دارد ما حجب الله علمه، در یک نسخه ما حجب الله عن العباد گفتند اگر علمه باشد به درد برائت نمی خورد یعنی چیزهایی که انسان به آن علم نمی تواند پیدا کند مثلاً قیامت چه خصوصیتی دارد بعضی ها می گویند امور، مثلاً صفات الهی اسماء الله الحسنى را به حقیقت آنها نمی تواند برسد، آن چیزی که حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم، مرفوع عنهم، فذا گفتند روی حدیث اگر متش علمه باشد این خیلی به درد نمی خورد اما اگر نباشد ما حجب الله این به درد ما می خورد الی آخر مطالبی که هست ما عرض کردیم اولاً قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعة هر دویشان مبحث کلامی هستند هم حق الطاعة مبحث کلامی است هم قبح عقاب بلا بیان هر دویشان اصطلاح کلامی هستند، اصولاً به کار بردن اصطلاحات علمی در علم دیگر درست نیست چون موجب تشویش ذهن است.

آن موضوع علم اصول تنجز است ما نباید دنبال آن حرف های قبح بلا بیان و دنبال آن حرف ها برویم باید دنبال مسأله ای تنجز روی تنجز کار بکنیم، چون عرض کردم کتب اصولی که ما الان داریم این محور ششم که تنجز است روی آن کار کردند دارند بحث های دیگر اما شاکله ای کلی اصول بحث تنجز است، تنجز همان حجیت است، حالا می خواهد حجیت به طریق امارات باشد یا اصول عملیه که مرحوم آقای بروجرودی هم عرض کردم نقل می کنند از شافعی که موضوع موصول حجت است و انصافاً من که ندیدم در رساله ای شافعی یعنی چون همه ی رساله ی را نخواندم ندیدم چون نخواندم و انصافاً هم حرف بدی نیست نکته ی اساسی اش همان تنجز است پس ما در بحث اصول روی تنجز کار می کنیم و آن که آیا احتمال به نفسه منجز هست یا منجز نیست.

عرض کردیم بنایشان اجمالاً این است اگر احتمال در خط بازی باشد مثلاً نمی دانیم این نجس است، این حرام است یا حرام نیست این احتمال منجز نیست، احتمال در یک دایره ی بسته ای باشد یا این حرام است یا آن حرام است می دانیم یک قطره ی خون افتاد در یکی از این دو تا ظرف، ما اسمش را گذاشتیم دایره ی بسته به جای علم اجمالی گفتیم دایره ی بسته اگر احتمال در دایره ی بسته ای باشد و نسبت این احتمال در هر دو علی حد سواء باشد در این هم پنجاه درصد در آن هم پنجاه درصد این قیدش این است و علم هم در آنجا طریقی باشد چون اگر علم موضوعی باشد باز علم اجمالی منجز نیست، من تمام بحث علم اجمالی را برای شما در دو سه سطر جمع کردم باید علم هم طریقی باشد چون اگر علم موضوعی باشد علم اجمالی منجز نیست چون علم ندارد، علم اجمالی منجز نیست، با این شرایطی که گفتیم این احتمال را منجز حساب کردیم.

اما احتمالی که در دایره‌ی بسته نباشد این منجز نیست ، بحثی که در اصول می‌شود این است تنجیز و عدم تنجیز است عقاب و حق الطاعة و نمی‌دانم این حرف‌ها این‌ها اصولا این حرف اصولی نیست بحث‌های کلامی است اصلا طرح آن مباحث در اینجا صحیح نیست و عرض کردیم

یکی از حضار : مثلا انقیاد و تجری یک قسمتش به اصول مربوط است این طور نیست که بگوییم

آیت الله مددی : انقیاد و تجری به معنای به اصطلاح اصولی اش چون تنجز واقع را هم در نظر می‌گیرد و مفروض در انقیاد ، اگر مراد همین تجری اصطلاحی باشد چون واقع نیست آنجا خوب معلوم است که دیگر مشکلی ندارد اما اگر انقیاد یعنی حسن نیت و اینها چرا بی اثر نیست نیت گناه دارد من هم بالحسنة فلم يفعلها کتبت له الحسنة و من هم بالسيئة فلم يفعلها ... اینها تعبدیات است اینها در مراحل بعدی است اینکه مثلا می‌گوید شما اگر کار خوب کردید ده برابر کار بد کردید یک برابر نمی‌دانم صدقه دادی ده برابر قرض دادی هجده برابر اینها از سنخ تعبدیات است از سنخ قواعد ،

یکی از حضار : یعنی از زاویه‌ی اصولی نمی‌شود به این حق الطاعة نگاه کنیم مثل انقیاد و تجری

آیت الله مددی : باید بگوییم احتمال منجز است .

مثلا باید اینطور بگوییم در تکالیف الهی در شریعت مقدسه به خاطر اهمیتی که دارد احتمال منجز است اینجوری مگر بگوییم یا بگوییم اصلا ما دنبال منجز چون من چون وارد نیستم حق الطاعة را اصلا حقیقت حق الطاعة مرادشان چیست روشن نیست برای من و درس آن آقا هم حاضر نشدم لذا نمی‌توانم بگویم ، بعضی از عباراتی که بعضی از شاگردانشان نوشتند ایشان می‌گویند اصلا تشریع که آمد حکم شریعت که آمد دیگر منجز نمی‌خواهد خودش فی نفسه منجز است ، یعنی وقتی که رسید به مرحله‌ی ارسال رسل و انزال کتب دیگر منجز است اگر مرادشان این باشد که خوب خلاف قطعی سیره‌ی عقلاء است که حکم فی نفسه منجز باشد من بدانم یا ندانم اصلا مرحله‌ی تنجز قائل نشویم . نمی‌خواهد اصلا احتمال ، احتمال اصلا نمی‌خواهد خود آن که جعل کردند به رسانه داد خودشان ، یعنی شما باید بدوید دنبال این مطلب که آیا این به رسانه دادند چنین حکمی را یا نداد باید بدوید .

انصافش که یعنی حصر محور تنجز یک انصافا که خلاف مرتکز عقلاء است اگر مراد این است ، عرض کردم من چون دقیقا نمی‌دانم و این یک نکته را امروز عرض می‌کنم مسائل اعتباری نحوه‌ی طرحش خیلی فرق می‌کند دقت می‌کنید که مراد این آقا چیست و لذا همین جا هم مرحوم نائینی در آخرش که آیا برائت جاری می‌شود یا نه اصلا نحوه‌ی طرح بحث را عوض می‌کند که آیا مثلا شک ما در تعبدی و

توصلی از چه قبیل است فرق بین تعبدی و توصلی چیست من ان شاء الله عرض می‌کنم حالا چون دو سه صفحه بعد است امروز بعید است برسم بعد ان شاء الله این مطلب را الان اجمالا گفتیم.

اگر مراد آن آقا این است که اصولا قوانین مرحله‌ی تنجز ندارند همین که جعل شد به روزنامه داده شد تمام شد این وظیفه‌ی مکلف است که بدود دنبالش تا مطلب روشن بشود اگر مراد این است که خوب انصافا خلاف است امکان دارد نمی‌خواهم بگویم معقول نیست ممکن نیست ممکن است لکن در شرایط اجتماعی متعارفی که ما داریم نیست این باید مثلا امکانات ارتباط و سایت و اینها و وسایل ارتباط در اختیار همه باشد و زنگ بزند به سایت و بلد باشد، خوب یک چیزهای خاصی می‌خواهد عرض کردیم، سه تا احتمال در باب تنجز هست کلا، یکی اینکه به مجرد جعل و ابراز این تنجز پیدا بکند این دیگر شما باید بدوید عبد باید بدود تا برسد به آن.

مرتبه‌ی دوم نه، مولا باید بیاید در گوش هر یک عبدی بگوید مطلب این است حکم این است این هم احتمالش هست دانه دانه در خانه‌ها را بزند به درگوشش بگوید فهمت عقلت فهمیدی؟ تفهیم هم بکند تازه، که این حکم را من قرار دادم عرض کردم این هم امکان دارد محال نیست جزو محالات نیست، اما عرفی نیست یعنی متعارف نیست.

متعارف این است که یک حدی گرفتند معرضیت یک حد وسطی گرفتند قانون بیاید تا معرضیت مکلف هم حرکت کند تا معرضیت یک مقدار مکلف حرکت کند یک مقدار هم قانون حرکت بکند قانون بیاید رسانه‌ایش بکند وسایل بیاورد و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم، لیندروا، انذار، این انذار، اذا رجعوا الیهم بینید وقتی آمدند بیان بکنند چرا لعلهم یحذرون تا آنها امتثال انجام بدهند این امتثال متوقف است بر مرحله‌ی تنجز

پس بنابراین آن که الان ما می‌بینیم این است این سوال بکند از فقیه بپرسد رساله‌اش را نگاه بکند این هم کار بکند آنها هم انجام بدهند مثلا در روایات نگاه بکند فقیه بنویسد در رساله‌ی عملیه در اختیار افراد، این معرضیت هر دو بیایند در حد معرضیت، در حد معرضیت اقامه‌ی حجج و اینهاست از طرف مقنن در حد معرضیت از مکلف فحص است و لذا گفتیم در شبهات حکمیه فحص می‌خواهد اما در شبهات موضوعیه کار مولی نیست این مایع آب است یا خمر است یا بول است این اصلا کار مولی نیست لذا حد معرضیتی آنجا مطرح نیست فحص آنجا مطرح است این سرش این است، آن یکی کار مولی است باید بیاید در حد معرضیت این یکی کار مولی نیست دیگر حد معرضیت هم نمی‌خواهد فحص هم نمی‌خواهد روشن شد چه شد؟ پس بنابراین اگر مراد از حق الطاعة این باشد که خوب خیلی خلاف ظاهر است. به هر حال من وارد این بحث فعلا نمی‌شوم.

و عرض کردیم انصاف قصه در امور شریعت ما به این نتیجه‌ای که رسیده می‌شود این است که ثابت نیست که احتمال منجز باشد بلکه انصافاً در سه مورد معروف است حالا ادله‌اش چیست بحث دیگری است، دماء و اموال و اعراض در این سه تا احتیاط است، یعنی احتمال هم منجز است، یعنی در مساله‌ی دماء، الحدود تدرئ بالشبهات و حتی مراد از دماء هم فقط کشتن و اینها نیست، حتی شلاق زدن عرض کردم در روایتی که از پیغمبر اکرم من ندیدم در روایات شیعه نگاه کنید روایات اهل سنت دارند اما در روایات شیعه من ندیدم حالا در ذهن من اینطور است و اعلموا ان اموالکم و دماءکم حرام علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا این در خطبه‌ی حجة الوداع لکن در کتب اهل سنت دارد و ابشارکم این را من در کتب اهل سنت دیدم در شیعه ندیدم. و اعلموا ان دماءکم و اموالکم و ابشارکم، ابشار یعنی بشره پوست، یعنی شلاق هم نمی‌توانید بزنید، سیلی هم نمی‌توانید بزنید نه فقط مساله‌ی مال نه فقط مساله‌ی کشتن و اینها حتی مثلاً شلاق زدن و ابشارکم به نظرم در شیعه ندیدم به نظرم این طور می‌آید اما در سنی‌ها دیدم شاید هم همه‌شان نگفتند، اما دیدم

یکی از حضار: دماء یعنی همه‌ی حدود، تعزیرات و اینها؟

آیت الله مددی: بلکه ابشارکم تعزیرات هم می‌گوییم، همین می‌خواهید سیلی به او بزنید، با کفش به سرش بزنید، و ابشارکم این تعبیر یک تعبیر لطیفی است

یکی از حضار: قاعدة اللزوم الاحتیاط خروج دماء النفوس است

آیت الله مددی: اموال هم هست چرا هست، سه تاست دیگر اموال و نفوس و اعراض به اصطلاح.

و اعلموا ان دماءکم و اموالکم و ابشارکم حرام علیکم کحرمة یومکم فی شهرکم هذا روایتی که هست این طور است در حجة الوداع، ابشار را من فعلاً در ذهنم می‌آید در متون شیعه ندیدم به نظرم این طور می‌آید در متون اهل سنت دیدم تصریح شده ابشارکم و به نظرم ابشارکم هم سندش صحیح است در ذهنم الان اینطور است فکر می‌کنم یا مثلاً صحتش را کتاب محلی ابن حزم دیدم آنجا ایشان می‌آورد و صحیح می‌داند یا کلاً صحیح است من به نظرم می‌آید که الان ابشارکم در متون اهل سنت صحیح باشد در ذهنم الان عرض می‌کنم دیگر حافظه‌ی من اینقدر کشش ندارد.

علی‌ای حال دقت کنید، اما در بقیه‌ی امور مثل سیگار کشیدن حرام باشد احتیاط ثابت نشد تنجز، اینکه احتمال منجز بشود این ثابت نشد این طبق قاعده‌ای که ما عرض کردیم اما حدیث رفع عرض کردیم، حدیث رفع مشکلات سندی دارد مشکلات رجالی دارد هم مشکلات فهرستی دارد و الی آخر مطالبی که راجع به حدیث رفع هست و حدیث حجب هم که آقایان به آن تمسک کردند عرض کردیم این

.....
حدیث حجب این که در کتاب جامع الاحادیث آمده نسخه بدل خل نوشته نسخه بدل و الان هم در کتب اصولی دارند که یک نسخه این طور است و اینها این نیست نسخه بدل نیست این اشتباه شده است . در کتاب کافی دارد ما حجب الله عن العباد مرحوم شیخ صدوق بعد از کلینی با همان سند حدیث را نقل می کند بعد از شیخ کلینی ما حجب الله علمه عن العباد در توحید نقل می کند .

و واضح هم هست که مراد به مناسبت آن هم در توحید است ، به مناسبت کتاب توحید مراد چیزهایی است که انسان به آنها احاطه پیدا نمی کند مثل صفات باری ، احاطه ی به حقایق مثلاً روز قیامت ، حقایق درجات بهشتی ، ما حجب الله علمه عن العباد و آیا نسخه ی کافی اصح است و یا نسخه ی صدوق این بحث دیگری است نسخه بدل نیست در کافی علمه نیست در توحید صدوق علمه هست دو کتاب است .

یکی از حضار : این که فرمودید صدوق ناظر به کافی است

آیت الله مددی : آها الان مشهور این است که کافی اضبط است و اوثق است و کافی مقدم است اما عرض کردیم معلوم نیست این مطلب چون سند یکی است آخر سند یکی است و مرحوم صدوق بعد از کافی آمده و همان کتاب توحید هم هست ظاهراً ناظر به کلام کافی باشد یعنی صدوق می خواهد آقا بگوید کلمه ی علمه از نسخه ی ایشان افتاده است در آن نسخه ی اصلی علمه دارد ما حجب الله علمه و عرض کردیم ما جای دیگری هم داریم که صدوق یک جور نقل کرده کلینی یک جور مصدر هم یکی است .

یکی از حضار : همین علوج را انگار

آیت الله مددی : آنجا هم عرض کردیم و حق هم با صدوق است رضوان الله تعالی علیه .

عرض کردیم مرحوم صدوق به لحاظ متن فوق العاده است نمی شود انکار کرد به لحاظ سند و کارهای سندی یک مقداری خالی از مشکل نیست ، آن نکات فنی و ظرافت هایی را که مثل مرحوم ابن نوح و یا نجاشی به کار می بردند در کتب صدوق کمتر می بینیم .

یکی از حضار : الان مثلاً در کافی چون علمه نیست برائت را جاری می کنند .

آیت الله مددی : نه این هم توجه نشده است . اولاً حجب را به الله نسبت داده است ما اگر نسبت به احکام شریعه اطلاع نداریم به خاطر بشر است کار بشر است مثلاً ظلم به اهل بیت کردند مراجعه نکردند به الله نسبت داده نمی شود اصلاً اسناد حجب به الله باید یک نکته ی الهی باشد این به خاطر اینکه مثلاً ما الان فرض کنید مثلاً من باب مثال آقای خوئی در باب لواط اجلکم الله یک روایت دارد که

اللائط یقتل ان كان محصنا ان محصن ، چند تا روایت دارد اللائط یقتل یا یرجم مطلقا آقای خوئی خلافا للمشهور فرمود اگر محصن باشد یقتل یا یرجم اگر نباشد نه ، چون یکی مطلق داریم یکی مقید داریم حمل مطلق معلوم است .

اما مشهور بین علمای ما فعلا این است که اللائط یقتل مطلقا چه محصن باشد چه محصن نباشد ، فتوا بر این است دقت کردید ؟ اما در روایات آقای خوئی مخالف با مشهور گفتند اگر محصن نباشد زن نداشته باشد مجرد باشد لا یقتل اگر محصن بود یقتل دقت کردید ؟ یکی از حضار : قاعده‌ی اصولی اش همین است که آقای خوئی فرمودند .

آیت الله مددی : بله آقا چه شد ؟

یکی از حضار : الان فکر کنم به فتوای آقای خوئی عمل می‌شود .

آیت الله مددی : علی ای حال ، دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض کنم خدمتتان این یک مطلب .

عرض کردیم در کتاب سیوطی نقل می‌کند از ابن عدی با سند خودش از امام صادق هم نقل می‌کند من آوردم در همان بحث چیز اللائط یقتل احصن ام لم یحصن از امام صادق هم هست ، اما در مصادر ما نیست الان این حدیث الان در مصادر ما نیست حواس من جمع است خیال نکنید ، در مصادر اهل سنت آمده از امام صادق هم آمده است ، دقت کردید ؟ یقتل یا یرجم احصن ام لم یحصن ، فتوا هم بر همین است بین اصحاب ما خوب دقت کنید ، فتوا هم بر همین است یعنی فتوای علمای هم ، عرض کردم تا آن جایی که من می‌دانم شاید آقای خوئی منحصر باشد الان در ذهنم نمی‌آید مگر اینکه بعد از آقای خوئی شاگردان ایشان عده‌ای همین راه ایشان را رفته باشند .

یکی از حضار : فتوای آقای خوئی نزدیک به احتیاط نیست بالاخره از روایت

آیت الله مددی : روایت ، فتوای اصحاب ما در ، دقت کردید ؟ روایت هم بوده از امام صادق هم هست نه اینکه از یک شخص دیگری باشد . اما الان در کتاب‌های ما نیامده است این فتوا الان در این کتاب الحاوی للفتاوی برای سیوطی اگر در کتاب‌های شما هست نگاهش بکنید در آنجا جلد ۱ یا ۲ است نقل می‌کند ، از ابن عدی نقل می‌کند و اللائط یقتل او یرجم احصن ام لم یحصن ببینید این فتوا

و لذا عرض کردیم اینجا اگر بگوییم این حدیث به ما نرسیده این حجب الله نیست این حجب به خدا نسبت داده خدا حجب که نکرده است دست علمای ما نرسیده است ، ببینید پس در این حدیث مبارک حجب را به الله نسبت داده است یعنی آن چیزی را که خداوند حجب کرده است حالا علمه باشد یا نباشد .

یکی از حضار: اصلا ناظر به احکام نیست؟

آیت الله مددی: اصلا ناظر نیست.

یکی از حضار: پس آن حقیقت‌های

آیت الله مددی: حقائق الهی که خداوند بشر را و ما اتویم من العلم الا قليلا بشر امکانات علمی‌اش محدود است ما حجب الله، شما مکلف به آنها نیستید آنها را بحث نکنید بررسی نکنید این ربطی به مسالهی براءت و حکم سیگار کشیدن آیا حکم سیگار کشید، دقت کردید؟

اصولا اگر حجبی هست حجب برای عوامل بشری خودمان است مثل همین مثال دیگر الان فتوا بر این هست این حدیث نیست دست اصحاب ما، الان فتوا بر همین است اما حدیث دست اصحاب ما نیست. این را دقت کردید؟ این را نمی‌شود گفت حجب الله دقت کردید؟ حالا علمه هم نباشد، ولو به نظر من بهترینش همان است که علمه هم باشد عرض کردم چون صدوق متاخر است کاملا واضح است ناظر به عبارت

اصولا صدوق در کتاب فقیه عرض کردم مطالبی را از کلینی نقل می‌کند به صورت روی و اینها نقل می‌کند از کلینی از کتاب کافی نقل می‌کند اسم نمی‌برد آن جایی که از کتاب کافی اسم می‌برد روی ابو جعفر محمد بن یعقوب در فقیه به نظم جلد ۳ یا ۴ پنج مورد، شش مورد یا هفت مورد است کلا در کل کتاب چهار جلد فقیه شش مورد یا هفت مورد است که روی ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی ایشان اسم می‌برد یکی‌اش را هم فتوا نمی‌دهد می‌گوید و لا افتی بهذا الحديث.

این را هم من توضیح دادم این را خوب دقت کنید صدوق مبنای اخذ به متاخر را قبول دارد به احدث را قبول دارد چون می‌گوید در توفیعاتی که صفار به امام عسکری نوشته خلاف این آمده است یعنی روایتی که کلینی نقل کرده از امام صادق است این از امام عسکری است ما به کلام امام عسکری نقل می‌کنیم روشن شد؟ آن یک مورد هم که قبول نمی‌کند می‌گوید خودش علتش را می‌گوید خودش می‌گوید و لا افتی بهذا الخبر لانه روی الصفار عن ابی محمد العسکری این مطلب را این چون اخذ به احدث اصلا یکی از کارهایی که صدوق می‌کند من حالا در ضمن، اقلا این مطالب که خیلی به درد دین و دنیای ما نمی‌خورد مطالبی که، این را اصولا بدانید مرحوم صدوق یکی از مبانی‌اش اخذ به احدث است چون این روایت بعدی از امام عسکری آمده روشن شد به این روایت اخذ می‌کند، اشکالش در کلینی نیست ها، این راجع به کتاب فقیه است، اما در کتاب توحید بیشتر نقل می‌کند خواستم این نکته را بگویم.

نمی دانم من اجمالا نگاه کردم ۲۳ مورد فهرست توحید را نگاه کردم به نظرم آمد ۲۳ مورد شاید هم بیشتر باشد ، ۲۳ مورد از کلینی نقل می کند در کتاب توحید از توحید کلینی بیشتر نقل می کند اما در کتاب فقیه از مرحوم کلینی گاهی شده نگاه کردیم حدیث متنش با کلینی می خورد یا آخر سند با کلینی می خورد اسم نمی برد اسم کلینی را نمی برد ، اما آن جایی که اسم برده یا ۶ تاست یا ۷ تا .

یکی از حضار : آن جایی که اسم نبرده علتش را شما فرمودید

آیت الله مددی : حالا شاید مثلا می خواسته بگوید اجمالا چون گاهی اوقات آنها را مثلا روی می گوید و روی ، اجمالا می خواهد بگوید مشایخ قبول نکردند یا شبهه ای بوده یا من خودم قبول دارم حالا به هر حال به هر نکته ای که دارد پیدا کردن این نکات بعد از ۱۱۰۰ سال واقعا کار حضرت فیل است انصافا ۱۰۵۰ سال ، ۱۵۰ سال چون ایشان متوفای ۳۸۱ است الان ما ۴۶ هستیم ۳۰ - ۴۰ سال دیگر می شود ۱۲۰۰ سال ، علی ای حال ۱۱۰۰ سال معذرت می خواهم ، علی ای حال مثلا ۱۰۶۰ - ۱۰۷۰ سال قبل ایشان چه کار کردند الان برای ما یک مقداری ابهام دارد .

اما به هر حال ایشان از کتاب توحید کلینی نقل می کند و عرض کردیم جاهای دیگر هم دارد که مطلبی را نقل می کند کلینی هم دارد به همان سند صدوق نقل می کند با همان سند ، یک دفعه سند را عوض می کند خوب این معلوم است می خواهد بگوید که نسخه ای که هست روایتی که هست چاپ به قول ما چاپ ، روایت در اصطلاح قدمای اصحاب به معنای چاپ است به اصطلاح ما ، روایت فلان یعنی چاپ فلان ، چاپ هایش فرق می کرده این هست این مطلب هست .

اما جاهایی که چاپ هایش یکی است و مع ذلک با آن فرق می کند ، مثلا فرض کنید همین حدیث من بلغ عرض کردیم دو تا سند دارد که معتبر است در محاسن برقی آمده با همان دو سند در کتاب کافی آمده است یعنی آخر سند من بلغ را بیاورید یکی است با همان سند مرحوم شیخ طوسی هم که اصلا نقل نکرده این هم از مواردی است که مثل حدیث رفع اصلا شیخ طوسی حدیث من بلغ را نقل نکرده است من بلغه عن النبی

یکی از حضار : در اصول بوده ظاهرا

آیت الله مددی : در اصول است در ایمان و کفر است .

مرحوم صدوق هم در اول ثواب الاعمال اجمالا نقل نکرده است مرحوم صدوق هم در ثواب الاعمال دقت کردید ؟ چون آن ثواب الاعمال را نگاه نکرده محاسن را هم نگاه نکرده ایشان مرحوم شیخ طوسی لذا ایشان نیاورده است اصلا شیخ طوسی .

اینکه مرحوم سید ابن طاووس بعدها می گوید اجمع ، این روایت مجمع علیه است نه خیلی مجمع علیه هم نیست شیخ طوسی هم نیاورده آن طور اجماعی که روت العامة والخاصة تواتر بین عامه و خاصه نه ، عامه که به این متن ندارد این چیز دیگری دارند حالا وارد آن بحث من بلغ نشویم .

ببینید دقت کنید نکته‌ی فنی این است الان این نکته‌ی فنی را آقایان متأسفانه توجه نکردند هر دو حدیث در کتاب محاسن که آمده صدرش مثل هم است تقریباً ، من بلغه عن النبی شیء من الثواب علی عمل یا ثواب علی ، بعد در ذیلش دارد در هر دو حدیث در کتاب محاسن مثلاً این جور است و ان کان النبی لم یقل ذلک لم یقله در هر دو این ذیل آمده است مثلاً در محاسن ، در کافی هم با همان سند نقل می کند کافی با یک واسطه از محاسن نقل می کند از محاسن نقل نمی کند از همان مصدر محاسن نقل می کند ، کافی این را آورده در ذیل هر دو در کتاب کافی این طور است و ان کان الامر کما و ان لم یکن الامر کما بلغه .

یکی از حضار: خوب این قید چه نتیجه‌ای دارد ؟

آیت الله مددی: دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟

چیز عجیب این است که دو تا حدیث از یک ، هر دو هم مصدرش یکی است ، آقایان ما هم چون خیلی دنبال متن نیستند من توضیحاتش را عرض کردم البته مرحوم شیخ انصاری در رساله‌ای که در تسامح دارد گفته اگر نسخه این جور باشد و ان لم یکن الامر کما بلغه این مراد این است که اصل عمل مستحب است بلغ یک درجه‌ی زیادتری از ثواب ، مثلاً اصل عمل مستحب است درجه‌اش در روز قیامت ۱۰ درجه است در یک روایت دیگر دارد درجه‌اش ۵۰ درجه است خبر ضعیف باشد .

یکی از حضار: الا و ان لم یکن علی ما بلغ

آیت الله مددی: همین لم یکن یعنی و لذا حدیث من بلغ را ایشان احتمال داده آقای سیستمی هم تقویت این احتمال را کردند ایشان روی این نسخه این تقویت یعنی و ان لم یکن الامر کما بلغه این مورد حدیث

یکی از حضار: حدیث دارد کلمه‌ی حدیث و ان لم یکن الحدیث کما بلغه و ان لم یکن علی ما بلغه اصلاً هیچ چیزی ندارد .

آیت الله مددی: این دو تا دقت کردید ؟

یعنی چه ؟ یعنی باید عمل مستحب باشد یک درجه‌ی معین باشد در یک خبر ضعیف بیشتر از آن درجه ثواب باشد

یکی از حضار: پایه‌اش در روایات آمده

آیت الله مددی: آها پایه‌اش آمده روشن شد؟

یعنی یک عملی مستحب است در روایت دارد که مثلاً ۱۰ درجه در بهشت به او داده می‌شود، یک حدیث ضعیف آمده که ۵۰ درجه داده می‌شود خداوند این ۵۰ درجه را به او می‌دهد به خاطر اطاعت و انقیادی که کرده است. اما اگر حدیثی، موردی باشد که حدیث ضعیف باشد اصل استحباب ثابت نباشد و آن کان النبی لم یقله یعنی اصلاً کلام برای پیغمبر نیست روشن شد، البته می‌گوییم مرحوم شیخ گفته علی احتمال ضعیف تعبیر کرده به احتمال ضعیف که آقای سیستانی این احتمال را تقویت کردند لکن عرض کردم نکته این نیست نکته این است که این دو تا حدیث در محاسن، دقت می‌کنید؟ هر دو دارای یک ذیلند در کافی هر دویشان آمده ذیلشان فرق می‌کند هر دو دارای یک ذیل هستند.

و لذا آقایان حدیث من بلغ را صحیح می‌دانند ما هم عرض کردیم صحت سندی لکن در متنش با یک مشکل اساسی برخورد کردیم هر دو، خیلی عجیب این است حالا اگر یکی یکی بود باز یک مطلبی بود، در هر دوی محاسن بیاورید در هر دوی محاسن

یکی از حضار: متنش چیست؟

آیت الله مددی: من بلغه عن النبی حدیث

یکی از حضار: من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له و ان لم یکن علی ما بلغه

آیت الله مددی: و ان لم یکن

یکی از حضار: نه این کافی است

آیت الله مددی: ها آن دارد و ان کان النبی لم یقله هر دویش در کافی یک جور است هر دو

یکی از حضار: و ان کان النبی

آیت الله مددی: لم یقل ذلک دقت کردید؟

یکی از حضار: صدوق نیاورده؟

آیت الله مددی: صدوق آورده هم در سندش یک مقداری گیر دارد هم در متنش یک کمی، در اول ثواب الاعمال آورده است.

یکی از حضار: حضرت استاد ثواب این متنش است حالا این احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از احمد بن نصر از محمد بن مروان

عن ابی عبدالله من بلغه عن النبی شیء فیہ الثواب ففعل ذلک طلب قول النبی کان له ذلک الثواب و ان کان النبی لم یقله

آیت الله مددی: ببینید و ان کان النبی لم یقله، دومی اش هم همینطور است.

این هم محمد بن مروانش با کلینی یکی است در آخر، کلینی از طریق کتاب محاسن نقل نکرده اما راوی اش یکی است دقت کردید،

خیلی عجیب است یعنی نکته‌ی عجیب این است در هر دو و ان کان النبی لم یقل ذلک در هر دو و ان لم یکن الامر علی ما بلغه این دیگر

خیلی عجیب است.

ما اشکالمان خود من چون این اشکال را ندیدم کسی ما چون آقایان بحث متن نمی‌کنند اشکال ما سر سند نیست اشکال ما سر متن

است الان، چطور شده در محاسن برقی هر دو متن یک ذیل دارند در کتاب کافی هر دو متن ذیل دیگری دارند.

یکی از حضار: آن بازگشت هر دو متن به یک معنا مگر نمی‌شود؟

آیت الله مددی: نه

یکی از حضار: چرا یکی که پیامبر نگفته یکی

آیت الله مددی: یکی و ان لم یکن الامر کما، اصلا و ان کان النبی لم یقله یک جا، و ان لم یکن الامر کما بلغه

یکی از حضار: یعنی نگفته پیامبر.

آیت الله مددی: نه این نیست یعنی در واقع اینقدر نیست، مثلا این عمل مستحب است درست است در روایت ضعیف آمده ۵۰ درجه

اما این ثوابش ۱۰ درجه است

یکی از حضار: خوب این از آن و ان لم یکن الحدیث کما بلغه فهمیده می‌شود اما اگر گفت و ان کان النبی لم یقله

آیت الله مددی: اصلا صادر نشده است.

یکی از حضار: خوب این پس همان می‌شود تسامح

آیت الله مددی: این می شود تسامح، البته تسامح نیست عرض کردم ما الان دیگر وارد بحث، وارد این بحث نمی شویم نمی خواهیم فعلا باز خارج بشویم.

علی ای حال کیف ما کان برگردیم به بحث خودمان عرض کردیم ما حدیث حجب درش کلمه‌ی علمه هست باشد یا نباشد هیچ ربطی به بحث برائت ندارد و لذا عرض کردیم روایاتی را که اینها آوردند در باب رفع انصاف روایاتش روشن نیست، و لذا نه ما برائت عقلی به این معنایی که اینها گفتند قبح عقاب بلا بیان را قبول کردیم اصلا گفتیم جای بحث قبح عقاب بلا بیان نیست و نه برائت شرعی به معنای رفع عن امتی ما لا یعلمون هیچ کدامش را قبول نکردیم گفتیم در اینجا یک قاعده‌ی عقلانی، این یک قاعده است اصلا اصالة البرائة هم نیست اصل هم نیست آن قاعده‌ی عقلانی این هست که تا حکم منجز نشود موضوع احکام جزائی نمی شود، آن آثار جزائی چه ثواب چه عقاب بر حکم منجز بار می شود حکمی را که ابلاغ بکنند در روزنامه هم بنویسند اما به دست مکلف نرسد البته بعد از اینکه مکلف فسخ کرد این حکم ثواب و عقاب ندارد مراد این است اصلا آن که قاعده‌ی عقلانی است این است تنجز

و لذا عرض کردیم این حدیث مبارک یک مشککش هم این است، آقایان بحث کردند که رفع در ما لا یعلمون واقعی است این حرفها به جایی نمی رسد اصولا قاعده‌ی عقلانی علم تاثیرش در تنجز است نه در فعلیت حکم است و نه در تشریع است علم تاثیر ندارد در تشریع، در فعلیت هم تشریع ندارد، فعلیت به ارسال رسل و انزال کتب است فعلیت حکم، در تنجز تاثیر دارد اصولا در تنجز تاثیر دارد به خلاف مثل نسیان به خلاف مثل قدرت آنها احتمال دارد که اصلا حکم در مرحله‌ی تشریع شاملش نشود که توضیحات خاص خودش که الان جایش را اینجا نداریم.

علی ای کیف ما کان پس بنابراین به نظر ما، آن وقت اینجا این صحبت می ماند که اگر سببیت را ما انتزاعی گرفتیم اعتباری گرفتیم این قاعده‌ی عقلانی جاری می شود یا نمی شود، آیا این سببیت که قابل جعل هست لکن جعلش انتزاعی است آن منشاء انتزاعش جعل می شود این امر انتزاعی این هم به قاعده‌ی عقلانی می توانیم بگوییم تنجز پیدا نمی کند صحبت این است روشن شد؟

مرحوم نائینی می گوید جعل سببیت محال است چون محال است حدیث رفع نیست، ما گفتیم حدیث رفع را بگذارید کنار محال را هم بگذارید کنار، اخبار است که اهل سنت از بعضی نقل می کنند، اخبار را هم بگذارید کنار اخبار هم باشد برائت نمی گیردش بحث تنجز در اخبار معنا ندارد دقت فرمودید، در انشائیات و قوانین و اعتبارات قانونی معنا دارد.

لکن سوال این است آیا این قاعده‌ی عقلائی که می‌گویید علم تاثیر در تنجز دارد آیا فقط تاثیر در تنجز در احکام تکلیفی و این جور چیزها مثل وجوب و حرمت و استحباب دارد یا حتی در احکامی که انتزاعی باشد جایی که جعل انتزاعی باشد که اگر ما شک کردیم در جعل سببیت یا شک کردیم که شارع مثلاً شرط کرده عصر را در غسل آیا باز هم اینجا آن وقت خود شرطیت قابل جعل نیست لکن منشأش چرا قابل جعل است ، آیا قاعده‌ی عقلائی آن قاعده‌ی عقلائی که اگر علم نداشتیم منجز نمی‌شود آیا آن قاعده‌ی عقلائی این جعل انتزاعی را هم می‌گیرد یا نه ؟

یکی از حضار: جعل چه ؟ جعل جزئیت مثلاً ؟

آیت الله مددی: آها جعل شرطیت ، جعل شرطیت را انتزاع کردیم

یکی از حضار: علم نداریم دیگر نمی‌آید دیگر

آیت الله مددی: آها احسنتم شما می‌گویم ارتکاز

ببینید پس حرف نائینی که محال است خوب معلوم است که قاعده‌ی عقلائی نمی‌گیرد محال را که نمی‌گیرد ، حرف اهل سنت که اخبار است اصلاً در اخبار که تنجز معنا ندارد اصلاً آن را هم ما نمی‌گوییم ، اما ما آمدیم از راه قاعده‌ی عقلائی روشن شد از راه ، گفتم من مناقشه نمی‌خواهم بکنم اما دیدم فایده ندارم کم کم مناقشه‌هایتان را هم بکنید ، اما اگر آمدیم از راه همین نکته‌ای که من عرض کردم که جعل سببیت به معنای انتزاعی و اعتباری درست خودش جعل نمی‌شود سببیت قابل جعل نیست شرطیت قابل جعل نیست لکن ما اگر شک کردیم حتی در حکم انتزاعی اگر ما جعل انتزاعی را هم شک کردیم آن قاعده‌ی عقلائی که می‌گوید تا مادام علم پیدا نکردید منجز نیست آن هم جاری می‌شود ، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟

اگر در شرطیت اصل شک کردیم ولو شرطیت بنفسه قابل جعل نیست لکن انتزاع که می‌شود آن تنجز نکته‌ای که ما عرض کردیم نکته‌ی تنجز است این جعل منجز می‌شود ولو جعلش انتزاعی است روشن شد چه شد ، من سه تا مبنا عرض کردم که کاملاً و روی مبانی یعنی حدیث رفع را قبول بکنیم قبول نکنیم ، اگر حدیث رفع را قبول بکنیم مشکل است انتزاعیات مشکل است مثل حرف نائینی که محال گرفته است . اما اگر قاعده‌ی عقلائی قبول بکنیم بعید نیست شاملش بشود بعید نیست قاعده‌ی عقلائی ، یعنی قاعده‌ی عقلائی در جعل جاری بشود ولو جعل انتزاعی باشد .

یکی از حضار: استاد بیخشید الان این دلوک شمس در وجوب نماز ظهر سببیت هست ؟

آیت الله مددی: بله خوب

یکی از حضار: خوب این دلوک شمس یک امر حقیقی است نماز یک امر اعتباری است این که یک امر حقیقی آمد

آیت الله مددی: این امر حقیقی را شارع قرار داده لکن چطوری قرار داده به این معنا که شرع تکلیف به آن خورد

یکی از حضار: خوب این سبب را شارع نمی تواند جعل کند اما سببیت را که می تواند جعل کند

آیت الله مددی: جعل کند انتزاعا یعنی شارع می تواند بگوید نماز را وقت دلوک، این که می گوید نماز را وقت دلوک از آن جعل سببیت در می آوریم یا شرطیت، یعنی یا موضوعیت حالا به تعبیر مرحوم نائینی موضوع، نائینی می گوید موضوعیت مراد ایشان از موضوع هر چه که فوق دایره ی طلب باشد می شود از آن موضوعیت در بیاوریم یا سببیت، این در می آوریم حالا اگر شک کردیم آیا باز هم تنجز پیدا می کند یا نه دقت کردید چه می خواهم بگویم دیگر به حدیث رفع نگاه نکردیم یا به حدیث حجب نگاه نکردیم به قاعده ی قبح عقاب بلا بیان هم نگاه نکردیم روشن شد؟

یکی از حضار: شک کردیم که دلوک آیا امر به دلوک خورده یا نه

آیت الله مددی: آیا در غسل مثلا که گفت اغسل ثوبک عصر معتبر است یا نه، آیا شارع این را شرط قرار داده برای طهارت یا نه دقت کردید؟ که شرطیت عصر، شرطیت عصر را یا جزئیت غسله ی ثانیه، غسله ی ثانیه را جزء قرار داده یا نه خوب شارع می تواند بگوید اغسل مرتین، اغسل مرتین می شود جزء، غسله ی ثانیه جزء می شود.

اگر شک کردیم خودش جزئیت قابل جعل نیست لکن اگر گفت اغسله مرتین از او انتزاع می شود که شارع جزئیت را جعل کرده است این جزئیت اگر مشکوک شد دقت کردید؟ این یعنی حکم انتزاعی، اگر مشکوک شد آیا در صورت شک منجز می شود یا نمی شود این قاعده ی عقلانی که می گوید بحث علم تاثیر در تنجز دارد این جا را می گیرد یا نمی گیرد بحث سر این است. روشن شد نکته؟ بحث سر این است که اینجا آیا قاعده ی عقلانی در شرطیت و جزئیت که انتزاعی است جعل حقیقی به آن، جعل اساسی ابتدائی به آن تعلق نمی گیرد اما انتزاع می شود چون تنجز اصولا در جایی است که احکام جزائی باشد اینجا الان احکام جزائی نیست حکمی نیست انتزاع کردیم حکم را، بگوییم فرق نمی کند در این قاعده ی عقلانی که علم را تاثیر می دانند چه بخواهد حکم قابل جعل باشد چه منشأش قابل جعل باشد فرقی در این جهت ندارد این حکم را منجز نمی دانند سببیت را جزئیت و شرطیت را منجز نمی دانند.

یکی از حضار: وقتی که عنوان باید علم پیدا بکند در جزئیت

آیت الله مددی: در جزئیت هم می آید فرق نمی کند، شما اگر شک در جزئیت کردید ولو منشأش آن است لکن به هر حال جزئیت را انتزاع که می کنید در امر انتزاعی هم این قاعده ی عقلانی می آید چون نکته، نکته ی تنجز است دیگر این حکم برای شما تنجز پیدا نمی کند، وقتی حکم انتزاعی تنجز پیدا نکرد یعنی چه یعنی منشأ انتزاعش نیست یعنی دیگر عصر شرط نیست، غسله ی ثانیه لازم نیست دقت کردید چه می خواهیم بگویم؟ دیگر غسله ی ثانیه لازم نیست چرا چون جزئیتش رفع شد با قاعده ی عقلانی نه با حدیث رفع وقتی حکم انتزاعی برداشتند منشأ انتزاعش نیست، نمی شود که حکم انتزاعی برداشته بشود.

اگر منشأ انتزاعش نیست یعنی مثلاً در غیر از بول شما اگر یک بار شستید کافی است در جزئیت غسله ی ثانیه شک بکنید یک بار کافی است البته در باب بول شاید مشهورتر این باشد دو بار اما خوب بعضی ها هم قائل به یکبارند بعضی ها هم قائل به تفصیلند، سرش هم این است که روایاتی که ما در باب بول داریم مختلف است یکنواخت نیست بعضی هایشان در غسل خود محل بول و خروج بول است بعضی هایشان در ثوبی است که بول به آن رسیده در بعضی ها تعدد آمده در بعضی ها هم همین اغسله آمده است.

لذا آمدند گفتند در مثلاً در این جور جاها یک غسله ی واحده کافی است در اینجا دو تا می خواهد اینجوری ما عرض کردیم احتیاط وجوب عین را در تمام موارد اصابعه ی بول تعدد داشته باشد حالا البته در لسان روایات در عده ای از آن ظاهر اغسل آمده است در لسان روایات بعضی ها هم دنبال همان عین هستند دنبال لسان روایات، یک جایی که یک مرتبه آمده و یک جایی هم که مثلاً محل تردید است احتیاطاً گفتند دو مرتبه به نظر ما در همه ی مواردش احتیاط کنند به دو مرتبه خوب است البته بعضی جاهایش فتواست بیش از احتیاط است اما همه اش روی هم رفته می شود بگوییم احتیاط وجوبی است این هم راجع به این مطلبی که ایشان فرمودند.

بله بعد ایشان دیگر مطلب دیگری گفتند که بنا شد دیروز امروز بخوانیم که باز خورد برای فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین